

نیم رخ فرهنگی ایرانیان

دکتر مسعود موحدی

در رابطه با فرهنگ توسعه لازم است نیم‌رخ از مشخصه‌های فرهنگی ایرانیان را مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی از نوع توصیفی و کمی و کتابخانه‌ای است. در بحث توسعه؛ موضوعات فرهنگی باید از جنبه اقتصادی به خوبی مورد توجه قرار گیرند. بحث توسعه و فرهنگ از دو دیدگاه مورد توجه است ۱- فرهنگ مقدمه‌ای بر توسعه است ۲- توسعه منجر به تغییراتی در فرهنگ می‌شود. اگر بخواهیم به سراغ نیم رخ فرهنگی ایرانیان برویم. ناچار هستیم به دست‌نزدی معارف فرهنگ اشاره کنیم. این دسته بندی‌ها را به طرق مختلف می‌توان نگاه کرد. ممکن است ما از یک دیدگاه آنها را به سطوح و لایه‌ها تقسیم کنیم. فرهنگ

دکتر مسعود
موحدی دارای
دکترای مدیریت
از دانشگاه تهران

مصطفی

و عضو هیئت علمی دانشگاه
امام حسین (ع) و همچنین معاون
برنامه ریزی و امور اقتصادی
وزارت بازرگانی می باشد. نامبرده
دارای مقالاتی در حوزه فرهنگی و
مدیریت است.



وسیلگی است برای اینکه جوامع بتوانند در محیط خودشان زیست کنند و در درون خودشان سازگاری و انسجام ایجاد کنند فرهنگ ایرانی حاصل جمع سه عنصر است: ۱- عنصر فرهنگ ایران باستان ۲- عنصر اسلامی ۳- عنصر غربی. عنصر فرهنگ ایرانی با عنصر اسلامی آمیخته شد و خیلی اوقات دست به دست دادند و با هم همراه شدند. بطور کلی در مطالعات گفته می‌شود ایرانیان جنبه‌های احساسی را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهند به فرهنگ شفاهی توجه بیشتری دارند. مینسبرگ می‌گوید گرایش شهودی و عاطفی در برابر گرایش منطقی و استدلالی یک ویژگی غالب شرقیان است. وی می‌گوید غربیان بر گرایش منطقی، استدلالی و تجزیه گرایی در برابر گرایش شهودی، عاطفی و ترکیب گرایی شرقیان تمرکز بیشتری دارند البته باید گفت تنها ترکیب این دو است که پاسخ مناسبی می‌دهد و متمرکز شدن بر یکی همیشه باعث خطا در سطح اجتماعی و مدیریتی می‌شود. از جمله موارد دیگر در زمینه نیم رخ فرهنگی ایرانیان می‌توان به غلبه احساسات و عواطف در مقابل عقلانیت، تأکید بر جنبه اجتماعی تاجنیه‌های اقتصادی، کاهش انتقادپذیری، بی‌اعتمادی و بدبینی، جمع گرایی در برابر فردگرایی، بی‌توجهی به زمان، تقدیر گرایی و گرایش به سرنوشت اشاره کرد



مبانی نظری روانشناسی مهندسی فرهنگی

دکتر محمدباقر حبی

مکینه
مقاله

آزادی کند و مسیر رشد و تعالی خود را دنبال کند. بحث روانشناسی فرهنگ از سال ۱۹۳۰ به طور جدی مطرح شد. نظریه پردازان زیادی در این حوزه فعالیت خود را شروع کردند تا ببینند فرهنگ افراد چگونه شکل می‌گیرد و چگونه آنها را وادار به عمل می‌کند و چه رفتارهایی در آنها ایجاد می‌کند. فرهنگ به عنوان یک واقعیت فی نفسه بیرون از افراد وجود ندارد. بر اساس مبانی روانشناسی فرهنگ انتزاعی نیست؛ به تعبیری افراد هستند که فرهنگ را می‌آفرینند. فرد و فرهنگ دو واقعیت ممتاز اما جدایی ناپذیر هستند که یکی بردیگری اثر می‌گذارد. هر فرد عمیقاً متأثر از فرهنگ خویش است. اما درونی کردن فرهنگ و زیستن با آن روش خاص خودش را دارد. هیچ کس شناخت



دکتر محمد باقر
حبی دارای
دکترای مدیریت
تحقیقات با

مصطفی

گرایش روان شناسی از دانشگاه
علوم پزشکی بقیه الله و عضو
هیئت علمی مرکز تحقیقات علوم
رفتاری دانشگاه مذکور می باشد.

کامل از فرهنگ ندارد و از فرهنگ؛ متناسب با پایگاه‌های اجتماعی خود مطالبی را که برای زیستن لازم است انتخاب می‌کند. بهر حال فرد متناسب با ویژگی‌های روانشناختی خود؛ فرهنگ را باز تفسیر می‌کند و مجموع این تفسیرهای فردی است که کنش متقابل را بین وی و فرهنگ ایجاد می‌کند. فرد در سراسر زندگی به تدریج فرهنگ را از آن خودش می‌کند. ما معتقدیم فرد و جامعه در تعامل با هم؛ از نظامی از اختیارات برخوردار خواهند بود. عنصر اصلی مهندسی فرهنگ اختیار است که ویژگی ممتاز و برگزیده انسانی است که از سایر موجودات او را برتری داده است. اما باید توجه داشت که عوامل اجتماعی هر کدام به لحاظ اعتباری که از سازمانها دریافت می‌کنند به نحوی اختیار انسان را محدود می‌کنند و دارای اختیاراتی هستند و به میزانی که اراده خودشان را به انسان تحمیل می‌کنند اختیار را از او سلب می‌کنند. از این رو انسان دچار یک محدودیت اجتناب ناپذیر است. منزلت انسان تابع جهت‌گیری‌هایی است که به لحاظ شناخت عاطفی و رفتاری می‌تواند مشخص کند که فرد در چه حوزه‌ای از این مهندسی فرهنگ قرار دارد. مهندسی فرهنگی باید بتواند ضوابط معقول و منطبق با اصول اسلامی را دنبال کند و به اراده‌ها میدان دهد. در مهندسی فرهنگ؛ نظام ارتباطی فرهنگ یعنی عوامل ارتباطی و جامعه در کنار هم هستند. ابعاد درونی فرد و ابعاد بیرونی فرد، در تعاملند و در کنار هم به سمت یک هدف و الگوی مطلوب حرکت می‌کنند.

موضوع مبانی نظری روانشناسی مهندسی فرهنگی در واقع به چگونگی تعامل فرد و فرهنگ در حوزه مهندسی فرهنگ و چالش‌های موجود در این زمینه خواهد پرداخت کرد. ما در بحث مهندسی فرهنگ با دو مقوله جبر و اختیار مواجه هستیم. به راستی چگونه می‌توان در عین مهندسی فرهنگی، اختیار و اراده انسان را بر اساس روانشناسی مبتنی بر مسائل فرهنگی جامعه مورد توجه قرار داد. بیش از هر چیز در حوزه فرهنگ باید به مجموعه‌ای از شیوه‌های فکر و عمل توجه کنیم که بنیاد روانشناختی دارد. وقتی ما به بحث مهندسی فرهنگ می‌پردازیم، خواه ناخواه به این مفاهیم روانشناختی هم خواهیم پرداخت. در مقام مهندسی فرهنگی قطعاً می‌پذیریم که فرهنگ قابل سیاست‌گذاری و سیاست پذیر است. وقتی می‌پذیریم فرهنگ سیاست‌پذیر است قاعدتاً به تغییر تدریجی و هدفمند آن هم می‌پردازیم. سیاست‌گذاری در فرهنگ، پیشینه بسیار گسترده‌ای در تفکر بشر دارد. در رویکرد افلاطونی اعتقاد بر این بود که در جهت برنامه‌ریزی و کنترل جامعه؛ افراد یابستی توسط عقلا و نخبگان هدایت و به سمت اهداف مطلوب شان راهنمایی شوند. این تفکر در جوامع مختلف مطرح بوده است. رویکرد مقابل آن؛ رویکرد ارسطویی است که انسان را به عنوان موجودی خلق کننده مورد توجه قرار می‌دهد و معتقد است جوامع، دولت‌ها و حکومتها باید خودشان را با فرد و خواسته‌های فرد منطبق کنند؛ چون که مردم متفاوت هستند و به گونه‌های مختلفی زندگی می‌کنند توجه به هر کدام از این دو رویکرد در مهندسی فرهنگ؛ محدودیت‌هایی برای ما ایجاد می‌کند. رویکرد افلاطونی به معنای نفی آزادی و سلب اختیار است و رویکرد ارسطویی هم معطوف به هرج و مرج و آزاد گذاشتن عرصه فرهنگ به مثابه یک بازار است. رویکرد سوم التقاط جبر و اختیار است. فرهنگ در بیرون از خود واقعیتی ندارد و آنچه وجود دارد فرد است که فرهنگ را می‌آفریند؛ منتقل می‌کند و تغییر شکل می‌دهد. اعتقاد به جبر یعنی اینکه فرد تحت سلطه انگیزشها و ممنوعیتهای آشکار و پنهان است و در نهایت این فرهنگ است که به فرد آنچه را که می‌خواهد تحمیل می‌کند و فرد باید با آن منطبق شود. لذا ما با این چالش مواجه هستیم که چگونه باید مهندسی فرهنگ کنیم تا فرد بتواند احساس